



### چکیده:

مجلس جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۹۴، دیه زن و مرد، و مسلمان و غیر مسلمان را، در تصادفات رانندگی، برابر اعلام کرد. متن زیر برگرفته از مجموعه سخنرانی‌های سید علی اصغر غروی در سالهای ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۲ است. وی در این سخنرانی‌ها به بحث قصاص و دیه از منظر قرآن پرداخته و با استناد به آیات کتاب اثبات می‌نماید که قرآن در قتل، حقوق زن و مرد و کودک و بالغ و مسلمان و غیر مسلمان را برابر و مساوی قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: قصاص - دیه - زن - مرد - کافر - مسلمان - عفو - احسان - صدقه - کفاره

بسیاری از مفاسد جاری و گسترده در برخی از جوامع بشری، ناشی از اطمینانی است که صاحبان قدرت نسبت به عدم بازخواست خود توسط مراجع قضائی پیدا کرده‌اند. به این معنی که چون صاحب قدرتند، جنایات آنها مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد، حتی اگر مرتکب قتل شوند، کسی با آنها کاری ندارد. چنانچه از این منظر، به حکم قصاص بنگریم می‌بینیم که چه حکم عادلانه و عالی است. اگر کسی بداند که در هر مقام و منصبی که باشد، وقتی مرتکب قتل شد، او را می‌کشند، حتماً یا حتی المقدور مرتکب چنین جنایت هولناکی نمی‌شود.

از این منظر، حکم قصاص بسیار عادلانه و درست است. اگر عمیقاً و همه جانبه به این حکم بنگریم که قرآن قضیه قصاص را به آنجا می‌برد، فهم این معنی برای ما آسان تر می‌شود که مراد خدای تعالی بیشتر معطوف به این مسأله بوده که اجازه ندهد صاحبان قدرت از مقام خود در آدم کشی سوء استفاده کنند، اگر رئیس جمهور است و به عمد آدم کشت، بداند که حکم قصاص را در حق او اجراء می‌کنند.

قصاص یعنی تعادل برقرار کردن در یک عمل، ولی در قرآن، اصطلاحاً، این «برقراری تعادل» برای اعمال ناشایست ذکر شده است. یعنی انسانی مرتکب جریمه‌ی می‌شود آنگاه طرف مظلوم بخواهد آن را عیناً معادل سازی کند و حق تظییع شده خود را بازگرداند.

«مَقْصَصٌ»، به معنای قیچی است، یعنی چیزی را از وسط جدا می‌کند. پس «قَصٌّ» یعنی چیزی را نصف کرد. «قصاص» یعنی مناصفّه، یعنی چیزی را به شکل عادلانه و مساوی نصف کردن. اگر یکی را کشت، باید خود کشته شود به تساوی در معادله.

قرآن، به عنوان این که واضح حکم خداوند علیم و قدیر است، می‌داند کسی که مرتکب قتل شد، دو راه برایش هست، یا باید مثل آن کس که کشته است، خودش هم کشته شود، یا باید مورد عفو و بخشش قرار گیرد. زندان، او را تربیت نمی‌کند، و نیز اینکه به خاطر یک قتل، قتل‌های دیگری اتفاق نیفتد. یک کشته برابر باشد با یک کشته و نه بیشتر.

قصاص یک حدّ است و امروز که می‌گویند این آیات، منطبق با بیانیه حقوق بشر نیست، اتفاقاً همین امروز تطبیق می‌کند. همین امروز ما نیازمند به مفاهیم این آیاتیم. چرا؟ برای اینکه همین بشر مدعی پیروی از مفاهیم حقوق بشری، که از افتخارات او قانونگذاری و مراعات حقوق و بیانیه حقوق بشر است، و پیوسته آن را بر سر مسلمانها و قرآن می‌زنند و می‌کوبند، که این بیانیه بالاتر از مبانی حقوق انسان در قرآن است، همین بشر چه همه ناقض حقوق انسانهای بی‌گناه است. قرآن می‌گوید «النفسُ بالنفس» یک جان به یک جان، یک آدم کشته، همان قاتل باید کشته شود. اگر یک فلسطینی، یک یهودی را بی‌گناه کشت، باید همان یک فرد



فلسطینی را پیدا کرد و قصاص نمود. نمی توان شخص دیگری را به عنوان اینکه مدافع این شخص قاتل است، یا آنجا بوده، یا در خانه قاتل بوده، یا همسایه او بوده، با موشک و هلی کوپتر بمباران کرد! آیا اعمال این روشهای خشونت بار و انتقام جویانه دفاع از حقوق بشر است؟!

یک نفس به یک نفس. یکی را کشته همان را باید کشت. آیا ما چنین می کنیم؟! یا اصلاً در دنیا این طور است؟! آیا اینها همه اعدامهایی که ما اول انقلاب داشتیم، نفس به نفس بود؟!

پس ببینید چقدر حقوق بشر دامنه اش در قرآن وسیع تر است و چه کسانی را در دل خود و زیر پوشش خود جا می دهد، و از چه کسانی گذشت می کند و آنها را عفو می نماید و می بخشد. می گوید: اگر کسی برادر قاتل خود را ببخشد...، قاتل را جزء برادر می آورد! آیا در اعلامیه حقوق بشر، «قاتل»، برادر است؟ اینها مسائل جدی امروز ما است. ما باید متوجه باشیم که در طول تاریخ اسلام، تمام مفسرین و حکماء، وحی را یک موضوع غیر قابل خدشه دانسته اند. یعنی اساس ایمان به قرآن، ایمان به وحی است. بناء بر این اگر چیزی را پیامبر امضاء کرده، همین امور مادی دنیا بوده است. «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (الحاقه ۴۴ تا ۴۶) اگر این پیامبر یک کلمه خلاف آنچه که ما بر او وحی می کنیم بر زبان جاری کند، دست راست او را گرفته، گردنش را می زنیم. اصلاً مبانی اندیشه در قرآن متفاوت است با مبانی اندیشه در غرب. اصول تفکر در قرآن از ایمان به غیب شروع می شود.

اصل دعوت قرآن، اصلاح اخلاق است. و تا اصول اخلاق در میان بشر جاری نگردد، حتی زیباترین کلمات، در چارچوب قوانین جهانی و خصوصی و غیر خصوصی و ... کارآیی ندارد. به دلیل اینکه چند سال است اعلامیه حقوق بشر امضاء شده، آیا جنگها تمام شده است؟ در ویتنام چندین سال کشت و کشتار نبود؟! در کامبوج نبود؟! اخیراً در بوسنی و هرزگوین، پیشرفته ترین کشورهای اروپایی متمدن، کشتار نکردند؟! مگر اعلامیه حقوق بشر نبود؟! پس چه چیزی نبود؟ اخلاق! همان رکن و عنصری که همه رسولان الهی در صدد نهادینه کردن آن در همه جوامع بشری و در همه اعصار و قرون بودند.

بالا ترین چیزی که انسان می تواند انفاق کند عفو است. پس قانون نیست. به همین جهت هم شما می بینید که احکام، زیر مجموعه اخلاق است، و احکامی را که قرآن آورده، اگر انسان عامل به آنها نباشد، به اخلاق خود و جامعه زیان وارد کرده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى  
فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ  
وَرَحْمَةٌ فَمَنْ عَتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (بقره ۱۷۸)

خطاب آیه به عموم اهل ایمان است، یا «ایها الناس» نمی گوید، یا «ایها المسلمون» هم نمی گوید، می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آورده اند. «کتابت»، در قرآن یعنی کاری که حتماً باید انجام گیرد، و این از لغت عرب است، در قرآن «حکم» هم آمده است، الآن هم می گوئیم شما حکم دارید؟ یعنی دستور کتبی دارید؟ یا می گویند حکم فلانی زده شد، یا مثلاً مأموریت باید کتبی باشد، یعنی تا نوشته نشود، انجامش واجب نمی شود. پس «کُتِبَ» در آیه «قصاص» به همین معنی است. نوشته شد بر شما قصاص، یعنی مقابله به مثل به عدالت و مناصفه. این بر شما واجب شد در مورد کشته شده ها.<sup>۱</sup>

در فقه شیعه و سنی این است که اگر آزاد، آزادی را بکشد قصاص می شود، اما اگر آزاد، زنی را، یا عبدی را، یا کافری را بکشد، قصاص نمی شود. باید حتماً حرّ، حری را کشته باشد تا قصاص گردد. و اگر عبد هم عبدی را کشت قصاص می شود، اما اگر عبد، حری را کشت باید چند عبد از آن کسی که مالک آنها است قصاص شوند!! چون که حرّ ارزشش بیشتر از عبد است. زن هم اگر زن دیگری را کشت، قصاص

۱ - جمع «قتیل»، «قتلی» است.

می‌شود، ولی اگر مرد زنی را کشت، آن مرد قصاص نمی‌شود.

اما این آیه خیلی صریحتر از آن است که بتوان چنین اشتباه بزرگی را درباره آن مرتکب شد. می‌گوید: **الْحُرُّ بِالْحُرِّ** یعنی **الْحُرُّ الَّذِي قَتَلَ بِنَفْسِ الْحُرِّ الَّذِي قَتَلَ**، یعنی همان حری قصاص شود که قاتل است، می‌خواهد عبدی را یا زنی را، یا کافری را کشته باشد. **الْحُرُّ الَّذِي قَتَلَ بِنَفْسِ الْحُرِّ الَّذِي قَتَلَ**، یعنی حر هر کسی را می‌خواهد کشته باشد، **الْحُرُّ بِالْحُرِّ**، عبد هم همینطور است. **العبدُ بالعبد** یعنی **العبدُ بِنَفْسِ الْعَبْدِ الَّذِي قَتَلَ**، یعنی همان فرد که عبد است، قصاص می‌شود، یعنی همان کسی که قاتل است. قرآن خیلی صریح و روشن گفته است. **الْأَنْثَى بِالْأَنْثَى**، زن اگر قاتل است، همان زن قصاص می‌شود، نه اینکه بگویند؛ چون حر را کشته باید پنج یا ده زن بدهد تا قصاص شوند.

پس همین جا مشخص می‌شود که دیه زن برابر با مرد است. و نیز روشن می‌گردد که قرآن در قتل، حقوق زن و مرد و کودک و بالغ و مسلمان و غیر مسلمان را برابر و مساوی قرار داده است. قرآن این تفاوت را در قصاص برداشته و سه موردی را مثال زده که در آن اختلاف بوده است. البته قاعده «سبب اقوای از مباشر» نیز باید اجراء شود. سبب هم باید به مهمیز محاکمه کشیده شود، به عنوان شریک در جرم و قتل.

بعد از همه اینها می‌گوید: ما گفتیم قصاص، ولی بخشش بالاتر است. بخشش کجاست؟ بعد از صدور حکم. یعنی باید مجرم مشخص گردد و حکمش صادر شود، بعد مورد عفو قرار گیرد. عفو چه کسی؟ عفو ولی دم نه قاضی. قاضی حق ندارد قاتل را ببخشد. قاتل را فقط صاحب دم، صاحب خون می‌تواند ببخشد. اما اگر یکی از مجموع صاحبان خون بخشید، بقیه باید تبعیت کنند. مثلاً فرض بگیرید کسی که کشته شده، بازماند گانش، دو پسر و چهار دختر و برادر او است، حال اگر یکی از پسرها گفت من می‌بخشم، دیگران نمی‌توانند بگویند نمی‌بخشیم. دلیل این امر کجاست؟ همه مفسران هم گفته‌اند از کلمه «شیء» در عبارت «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ» استنباط می‌شود. و نیز این عبارت که قاتل را از جامعه اسلامی بیرون نمی‌برد. می‌گوید این برادر شما است. هنوز به چشم برادر به او نگاه کنید.

اگر مورد عفو قرار گرفت؛ «فَاتَّبَاعَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءَ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ». در این عبارت اختلافی بین مفسرین وجود دارد. می‌گویند: «فَاتَّبَاعَ بِالْمَعْرُوفِ» مربوط به قاتل است. یعنی قاتل از معروف تبعیت کند، یعنی دیه بدهد. «وَأَدَاءَ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»، یعنی اگر قاتل دیه داد، ولی دم هم به قاتل احسان کند. دنبال عفو احسان هم بکند. بعضی از مفسرین هم هر دو را مربوط به ولی دم دانسته‌اند. یعنی گفته‌اند با این که می‌بخشد، دیگر منت بر سر برادر قاتل خود نگذارد، تبعیت از معروف کند و به آن قاتل احسان کند. چرا این را گفته‌اند؟ زیرا پرداخت دیه قطعی است و باید بدهد، دیگر لازم نیست بگوید؛ «فَاتَّبَاعَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءَ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ». قاضی حکم می‌کند وقتی ولی دم او را بخشید، قاتل باید دیه بدهد. پس هر دو اینها یعنی اتباع به معروف و اداء به احسان مربوط به ولی دم است که باید باز هم به قاتل احسان کند.

اگر کسی بخشید، عفو او شامل همه چیز است. نمی‌بخشد فقط به این معنی که قاتل را نکشید و به من پول بدهید. این تبدیل است. یعنی به جای اینکه قاتل را قصاص کنید، به من دیه بدهید. این نیست. دیه در جای دیگری است. اینجا «عفو»، کلاً بخشش قاتل است که برود و چیزی هم ندهد، و احسان هم به او بشود بی هیچ منتی. تا این اقدام اثر تربیتی و اخلاقی عمیقی بر او بگذارد.

بناء بر این خدای تبارک و تعالی می‌گوید؛ اگر کسی مورد بخشش قرار گرفت از طرف برادرش، یعنی هم مقتول و هم ولی دم برادر آن قاتل محسوب می‌گردند، از معروف تبعیت کند و منت هم سر قاتل و خانواده او نگذارد. از او دیه نگیرد و با احسان با او برخورد کند. حتی رسیدگی کند، ببیند این قتلی که اتفاق افتاده برای چه بوده است. کاری کند که زمینه قتل‌های بعدی از سر او محو شود. این می‌شود احسان. پس قرآن بخشش را که همراه با اتباع معروف و اداء احسان باشد، ترجیح می‌دهد. این تخفیف از طرف پروردگار شما است.



در جای دیگر قرآن می‌گوید بهترین چیز برای انفاق، عفو است؛ «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ» (بقره ۲۱۹) که اغلب مفسران عفو را، در این آیه، زیادتی مال دانسته‌اند. شما به این فکر نباشید که اگر قاتل را بخشیدید، دوباره مرتکب قتل می‌شود. اگر اتباع معروف و اداء احسان به خوبی انجام شود، دیگر ممکن نیست قاتل بخشوده شده به سمت قتل برود. و اگر دوباره مرتکب قتل شد و اتباع معروف و عفو به این بزرگی را در حق خود درک نکرد، عذاب بزرگی بر او است.

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ لَتَتَّقُونَ» (البقره ۱۷۹) بعد از این آیه که حکم قصاص را می‌گوید، آیه وصیت است و بعد هم آیه روزه داشتن! اینها سه حکم پشت سرهم است که در سوره بقره آمده و در تمام این احکام تقوی را مطرح می‌کند، پرهیز از نافرمانی خدا. یعنی باید انسان مؤمن به اینجا برسد که قصاص برای چیست؟ ای اولی‌الباب! ای صاحبان خرد! ای خردمندان! ای خردورزان! این حکم برای این است که شما متحلی به صفت پرهیزگاری شوید. «لَعَلَّكُمْ» مفهوم امیدواری را می‌رساند، پس معنای آن «شاید» نیست، «باشد» است، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، باشد که شما به درجه پرهیزگاری برسید. علت وضع حکم این است، خدای تعالی نمی‌خواهد آدم کشته شود. بناء بر این شما می‌توانید تشخیص دهید که پرهیزگاری در چیست؟ حتماً در این است که قاتل را مورد عفو قرار دهیم تا حس انتقام‌گیری که ضد تقوی است در ما کشته شود. و حس رأفت و عطوفت و مقابله با خشونت در قاتل احیاء گردد.

آیه دیگری هم در سوره مائده است که می‌تواند مبین و مکمل آیه قصاص در سوره بقره باشد:

وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ  
بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ  
الظَّالِمُونَ (مائده ۴۵)

و ما نوشتیم بر ایشان، یعنی بر یهود، در تورات که جان در برابر جان، و چشم در برابر چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در برابر گوش، و دندان در برابر دندان، و تمامی جراحات و زخم‌ها هم قصاص دارند. یعنی هر زخمی را که کسی به کس دیگری وارد کرد، باید عین آن به این شخص وارد شود. پس کسی که تصدق کند، یعنی صدقه دهد، و اخذ جریمه را ببخشد، برای او کفاره محسوب می‌گردد، یعنی موجب می‌شود گناهانش مورد بخشش قرار گیرند و هر کس به آنچه که خدا نازل نکرده است حکم کند ظالم است.

این آیه شاید به سبب کج فهمی یا بد فهمی، مورد اعتراض امروز بعضی از روشنفکرها و حقوق بشری‌ها است. یا به سبب آنچه که در تفاسیر دیده‌اند و به آن استناد کرده‌اند و به برداشت غلط از آیه رسیده‌اند. گفتیم که در فقه اسلام، هم در شیعه و هم در اهل سنت، می‌گویند دیه زن نصف مرد است، و البته این نابرابری در قرآن نیست، بلکه از روایات غلط استنباط کردند، یا به خاطر این آیه که می‌گوید: «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»، پسر دو برابر دختر ارث می‌برد، دیه زن را هم نصف مرد قرار داده‌اند. در نتیجه حقوق زن نصف مرد است، پس در دیه هم نصف می‌شود. فرض بگیرید مردی زن خود را می‌کشد، پدر این زن که ولی او است می‌خواهد قصاص کند، می‌گویند شما باید نصف دیه را به خانواده مرد بپردازید تا او را قصاص کنیم. این حکم در قرآن نیست. حداقل به این صراحت نیست. مگر آنکه از همان آیه ارث استنباط یا استخراج کنند که البته افتراء به خدا و رسول است، چون خدا و رسول چنین حکمی را نداده‌اند.

اکثر فقهاء این را هم می‌گویند که در برابر کشته شدن کافر، مسلمان نباید قصاص شود. اگر مسلمان کافری را کشت نباید قصاص شود، بلکه باید دیه او را پرداخت کنند، آن هم ظاهراً نصف دیه است یا چیزی که ولی دم را راضی کند یا عرف باشد. اما این آیه، تمامی انبوه این فروعاتی که بر این مسأله وارد شده، را فرو می‌ریزد، می‌گوید: «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» جان در برابر جان، تعیین زن و مرد و کافر و مسلمان نفرموده است، بلکه گفته است: «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» جان در برابر جان. بناء بر این اگر مسلمانی کافری را کشت باید

قصاص شود، اگر زنی را کشت باید قصاص شود، یعنی دیه برابر است. و قصاص هم برابر است چون که می گوید جان به جان، «النَّفْسِ بِالنَّفْسِ».

سپس می گوید چشم در برابر چشم، مثلاً در یک مرافعه یا دعوایی که امروز در هر جای دنیا اتفاق بیفتد، کاری به مسلمان و غیرمسلمان هم ندارد، و یکی از طرفین مشت بزند و یک چشم کسی را نابینا کنند، آن کس که چشمش نابینا شده است می خواهد با عصیت انتقام بگیرد، خویشان و دوستان و یاران و اصحاب خود را جمع می کند و یک جنگی راه می افتد که گاهی به قتل طرف خطا کار هم منتهی می گردد. «الْعَيْنِ بِالْعَيْنِ» خدای تعالی می گوید یک چشم در برابر یک چشم، جریمه را محدود می کند به عین، همان جرمی که اتفاق افتاده، باید همان قدر جریمه و مکافاتش باشد نه بیشتر. این محدود کردن باعث می شود که سرانجام از این جنایت مجدد صرف نظر گردد، یعنی دیگر هیچ کس حاضر نیست، وقتی خشمش تمام شد، بگوید من هم یک چشم را کور می کنم. وقوع چنین انتقام گیری بسیار اندک است و شاید اصلاً اتفاق نیفتد.

در پایان آیه می گوید؛ اگر کسی ببخشد و این بخشش را صدقه دهد، و بگوید؛ من این چشم تو را باید کور کنم، اما صدقه می دهم تا برای من کفاره گناهانم باشد و هم تو بینا باشی، مثل اینکه تو کور بوده ای و من بینایی را به تو صدقه داده ام، این کفاره است، کفاره گناهان، و وقتی می گوید کفاره، برای این است که همه را تشویق و تحریض نماید تا اجر و ثواب آن را بدست آورند.

پس امروز که می بینید در تمام دنیا جنایاتی در حد وسیع صورت می گیرد، از یک نقطه خیلی کوچک شروع می شود که قرآن همان نقطه کوچک را در نظر می گیرد و می گوید همین را در محدوده خودش نگه دارید، نگذارید توسعه پیدا کند. یک چشم را در محدوده چشم نگه دارید، گوش را در محدوده گوش نگه دارید، اگر دندان کسی را شکستند، فقط همان دندان را بشکنند، اگر شخص آسیب زنده همان دندان را ندارد باید صرف نظر کند و ببخشد، یا باید جریمه اش را بگیرد، نمی شود دندان دیگری جز آن دندان را بشکند. اینها همه مثبت برابری دیه زن و مرد است. و دیگر آنکه، قرآن از نظر وجود، یعنی از نظر اینکه این انسان است آن دیگری هم انسان، تفاوتی بین زن و مرد قائل نشده و گفته است «... خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ...» (نساء ۱ و زمر ۶) زن و مرد را از یک نفس آفریده است. جان، یک ارزش دارد. این انسان است، آن هم انسان. وقتی قرآن می گوید «... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ...» (بقره ۳۰) من قرار دهنده جانشین در روی زمین هستم، آیا مرد را گفته است یا زن را؟ یعنی جانشین خدا فقط مردها هستند و زنان نیستند؟ یا «و إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ ...» (در ۵ آیه) آیا فرمان سجده ملائکه، به آدمی بود که مرد بود؟! آیا حواء مورد سجده قرار نگرفت که حتی نامش هم در قرآن نیامده!!!

بناء بر این در آدم بودن، زن و مرد یکسانند، و خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» خطاب عام است. یعنی زنان و مردان. آنهایی که ایمان آورده اند. آیات زیادی هست که شعر بر یکسان بودن زن و مرد است. آیات قرآن برهان است، بیینه است، روشن است و دلیلش را با خود دارد.

در جای دیگر هم می گوید: «مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بِعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (لقمان ۲۸) نیست آفرینش شما و نه برانگیختن شما جز بمانند یک نفس، زن و مرد از یک نفس هستید. پس زن و مرد یکی است، پس دیه هم برابر است. این انسان است آن هم انسان. زن و مرد در آیه از هم تفکیک نشده اند، به سبب بروز این کژی ها است که ما فریاد می زنیم قرآن را زیر پا گذاشتند و دین را از پیش خود ساختند.

